نیم نگاه

برای رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک چه موانعی داریم

هرمز شریفیان

صد نکته

برای رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک و قانونمدار تمام افرادی که در یک محدوده جغرافیایی مشترک زندگی می‌کنند، وظایفی مشترک دارند! با توجه به اینکه برای هر یک از افراد یک ملت در اولویت اول سرزمینی است که میراث‌دار آن هستند، بدون در نظر گرفتن عقاید قومی، مذهبی، مسلکی و سایر موارد. در کشوری که اینگونه پراکندگی‌های گوناگون وجود دارد، تنها نقطه مشترک برای ایجاد چنین جامعه‌ای، رسیدن به پیشبرد روح میهن‌پرستی است. وقتی این اشتراک نظر پدیدار شود و تمام آرا و اندیشه‌ها زیر یک چتر و بدون در نظر گرفتن عقاید شخصی و گروهی گردهم آیند که با احترام متقابل به هم و در سایه همزیستی و حقوق برابر نهادینه شوند، بدون شک چرخ زنگ‌زده این نهضت به حرکت درخواهد آمد. در جامعه‌ای دموکراتیک افکار و اندیشه‌ها باید تحمل یکدیگر را داشته و به نقد درست در چارچوب قانون بپردازند و به رقیبان اجازه دهند به تولید اندیشه‌ها پرداخته و آن را آزادانه تقدیم مردم نمایند و در نهایت اندیشه‌ای که به مذاق اکثریت مردم خوش آید، پی‌ریزی شود. آزادی بیان و اندیشه شرط نخست رسیدن به چنین جامعه‌ای است. موانعی که رسیدن به این مهم را به تاخیر انداخته، فرهنگ تک‌اندیشی و اجازه ندادن به بروز خواسته‌های تمام جامعه است.

با نگاهی گذرا نیازهای موجود را می‌توان چنین برشمرد.

۱- ایجاد فضای آزاد سیاسی و اظهارنظر تمام گروه‌ها و عقاید که در یک کشور به طور برابر زندگی می‌کنند.

۲- احترام متقابل ادیان، گروه‌ها و دستجات سیاسی و اجتماعی به یکدیگر.

۳- ایجاد تشکل‌های صنفی و احزاب سیاسی بدون محدودیت و امکان بروز افکار آنها در تمام سطح جامعه.

۴- ایجاد رسانه‌های آزاد (رکن چهارم دموکراسی) در جهت شناساندن مطالبات مدنی مردم از سطوح پایین جامعه به سطوح بالای آن و بالعکس. جلوگیری و انسداد چنین راه‌هایی همان موانع رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک و قانونمدار می‌تواند باشد.

پایه‌های مشروطیت و تجدد

سهیل ایزدی: زمانی که میرزا تقی‌خان امیرکبیر به همراه شاه جوان ایران تبریز را به مقصد تهران ترک می‌کرد می‌دانست که فرصت تاریخی که در اختیار او و ملت ایران گذارده شده دوام چندانی نخواهد داشت. او می‌دانست که یک‌تنه باید به جنگ مشکلاتی برود که اکنون دیگر آنها را می‌شناخت و می‌دانست که چگونه باید تیشه به ریشه دردهای هزارساله بزند. امیر می‌دانست که زمانی ملت ایران از گرداب مشکلات و بدبختی‌ها رهایی می‌یابد که آن را ببیند و بشناسد. امیر گام اول تجدد و اصلاح را استوار برداشت و نام خود را به عنوان اصلاح‌گر بزرگ ایران در صفحات تاریخ نه‌چندان روشن ایران به‌جای گذارد. امیر در مدت صدارتش نهال‌هایی کاشت که سال‌ها بعد میوه‌اش را مشروطه نامیدند. امیرکبیر در راه مبارزه و اصلاح خود دارالفنون را تاسیس کرد و دانشجویانی را به اروپا فرستاد تا بنیان طبقه جدیدی را در ایران بگذارد که لازمه پیشرفت و اصلاح است؛ طبقه روشنفکر. از نظر میرزا تقی‌خان آگاهی عمومی مهمتر و ارجح بر تغییرات در ساختار سیاسی حکومت ایران بود زیرا این آگاهی عمومی است که به اصلاح ساختار سیاسی می‌انجامد و تنها از قدرت مردم برمی‌آید که حکومت را وادار به ترمیم و اصلاح کنند. در راستای همین دیدگاه بود که بنای مشروطه بر ستون‌های استواری که امیرکبیر به‌پا کرده بود شکل گرفت و بدون تردید مشروطه‌خواهان بر دوش‌های پرتوان امیر ایستاده‌اند. اما آیا آنها راه او را به درستی پیمودند؟ و آیا ما امروز در راه درست گام می‌زنیم؟ مشروطه‌خواهانی که در مطلع انقلاب مشروطه فعالیت می‌کردند خطاهایشان قابل چشم‌پوشی و البته نقد است. اگر جنگ جهانی اول ایران را به آتش نمی‌کشید شاید امروز به گونه‌ای دیگر بودیم. اما آنچه مسلم است هیچ انقلابی در مطلع خود به آرمان‌هایش نمی‌رسد و کم‌تجربگی‌ها حصول آرمان‌ها را دورتر می‌نمایاند. اما امروز ما بر صد سال تجربه مبارزه تکیه زده‌ایم. امروز ما در این صد سال مبارزه ۴ جهش داشتیم؛ انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب اسلامی و دوره اصلاحات. امروز برای برداشتن گام پنجم لازم است از خود بپرسیم پایه‌های مشروطیت ما محکم است؟ آیا ما می‌دانیم که چرا صد سال است که هنوز آرمان‌های مشروطه را دور از دسترس می‌بینیم؟ آیا ما به همان میزان که دست به تغییر ساختار قدرت زدیم، خود را اصلاح کرده‌ایم؟ جامعه‌مان را آگاه کرده‌ایم؟ انتخابات اخیر ریاست جمهوری نشان داد که بخشی از مردم متمایل به پرداخت هزینه برای بهبود خود نیز نیستند و بخشی دیگر در این انتخابات اظهار داشتند که دیگر از دعواهای سیاسی خسته‌اند یعنی به سیستم یک‌دست سیاسی تمایل دارند. امروز پس از صد سال دعوای آزادی مردم ما با تحزب بیگانه‌اند. و تبلیغات نتایج انتخابات را رقم می‌زند نه جریان‌های سیاسی. امروز لازم است در جشن صدسالگی مشروطه پایه‌های آن را مستحکم کنیم و خود را اصلاح کنیم. و لازمه این کار هرچه نزدیک‌تر شدن طبقه صد و اندی‌ساله روشنفکری به عامه مردم است. باید به خویشتن مراجعه کرد و اصلاح را از آنجا آغاز کرد.

متن

در نقد زمامدار

صد متن

میرزا آقاخان کرمانی در انتقاد به ناصرالدین‌شاه شعر زیر را خطاب به وی سروده است:

به کار رعیت نپرداخت هیچ
پرستید گه گربه، گاهی «ملیچ»
درین مدت سال پنجاه باز
که بر تخت می‌زیست با عز و ناز
همه جان مردم از او شد غمی
به هر شعبه از ملک آمد کمی
خزینه تهی گشت و ملت گدا
ز بیداد او دست‌ها بر خدا
همه ملک ایران از او شد به باد
به خاک آمد آن افسر کیقباد

درگذشت عارف قزوینی

گزارش سال ۱۳۱۲

صد سال

در آغاز این سال، به دنبال رسیدگی و توصیه جامعه ملل ـ سازمان ملل متحد بعدی ـ به شکایت دولت انگلستان از ایران، به دلیل فسخ یک‌جانبه قرارداد دارسی، هیاتی از نمایندگان کمپانی نفتی به منظور حل اختلاف وارد تهران شدند. کار این هیات یک ماه به درازا کشید و گفت‌وگوهای بسیاری بین فروغی وزیر خارجه، تقی‌زاده وزیر مالیه و داور وزیر عدلیه به نمایندگی از دولت ایران و سر جان کدمن مدیرکل شرکت نفت ایران و انگلیس و هیات همراه، درگرفت. شگفت‌آور نتیجه کار است که پس از آن همه لاف و گزاف‌ها و بگیر و ببندهای رضاخانی و پس از آن همه جشن و چراغانی، قرارداد دارسی که مدت آن ۶۰ سال بود که سی سال آن گذشته بود، برای مدت ۶۰ سال دیگر تمدید شد! تو گویی همه آن رویارویی‌ها و کشمکش‌ها و پرونده به آتش انداختن‌ها، جنگ زرگری بیش نبود!

با آغاز به کار نهمین دوره مجلس شورای ملی، بنابر سنت پارلمانی، دولت حاج مخبرالسلطنه هدایت نیز استعفا داد و کابینه جدید از مجلس رای اعتماد گرفت. داور وزیر عدلیه، لایحه سلب مصونیت پارلمانی از امین‌التجار ـ حبیب‌الله امین ـ را به اتهام پرداخت رشوه به تیمورتاش وزیر دربار از کار افتاده و زندانی را به مجلس تقدیم کرد. امین‌التجار در همان روز [۳۱ اردیبهشت] بازداشت و زندانی شد. یاسایی رئیس کل تجارت و یحیی قره‌گزلو ـ اعتمادالدوله ـ وزیر معارف نیز از کار کناره‌گیری کردند. همچنین دادگاه محاکمه دکتر لیندنبلات آلمانی مدیرکل بانک ملی ایران به جرم اختلاس برگزار شد و او به ۱۸ ماه زندان و پرداخت ۶۰ هزار تومان خسارت محکوم شد. در شهریورماه، مخبرالسلطنه هدایت به دستور شاه استعفا داد و محمدعلی فروغی ـ ذکاءالملک ـ مامور تشکیل کابینه شد. در پایان این ماه، همین که رضاشاه شنید کاراخان ـ معاون کمیساریای خارجه دولت اتحاد جماهیر شوروی ـ برای نجات جان تیمورتاش که به هنگام رفتن به لندن، چمدان پر از اسناد محرمانه شرکت نفت را در روسیه، به طور عمدی گم کرده بود[!] راهی تهران است، به کاراخان در نهایت تاسف خبر مرگ ناگهانی و البته طبیعی[!] تیمورتاش در شب گذشته در زندان را اعلام کرد! کاراخان نیز پس از بازدید از زندان قصر، دست از پا درازتر به مسکو برگشت. رضاشاه داشت یکی یکی پله‌های نردبانی را که از آن بالا آمده بود، می‌شکست؛ پس از تیمورتاش هم نوبت به جعفرقلی‌خان سردار اسعد ـ پسر علی‌قلی‌خان سردار اسعد، یکی از فاتحین تهران ـ و وزیر جنگ فعلی رسید. سردار اسعد که همراه با رضاشاه برای شرکت در مراسم اسب‌دوانی به شمال رفته بود، در بابل به دستور شاه بازداشت و تحت‌الحفظ به زندان قصر تهران تحویل شد. آیا رویدادهایی از این دست، مایه عبرت ما ایرانیان خواهد بود؟ آیا روزی فرا خواهد رسید که ما دریابیم دیکتاتوری برای هیچ‌کس امنیت قائل نیست و دیکتاتور حتی برای فرزندان و بستگان خودش هم دیکتاتور خواهد بود و به هیچ‌کس وفادار نخواهد ماند! در درازای تاریخ این مرز و بوم بارها و بارها شاهد آن بوده ایم که خودکامگان همین که به قدرت مطلقه رسیده‌اند، همه آن کسانی را که در ایجاد و تحکیم خودکامگی، یار و یاورشان بوده‌اند، از سر راه برداشته‌اند. رضاشاه نیز چنین کرد و امید است که مایه عبرتی شود! پس از دستگیری سردار اسعد، قوام‌الملک شیرازی ـ ابراهیم قوام ـ، محمدتقی اسعد امیرجنگ ـ برادر سردار اسعد ـ و امیرحسین ایلخان نیز دستگیر و زندانی شدند. نوبت زهر چشم گرفتن از خوانین بختیاری بود. در آذرماه این سال، راه‌سازی در جاده چالوس به پایان رسید. این راه از کرج تا چالوس ۱۶۸ کیلومتر و کوتاه‌ترین راه از پایتخت تا به دریای خزر است. همچنین کارخانه سیمان تهران، واقع در جنوب تهران آغاز به کار کرد. تجهیزات این کارخانه، بخشی از کشور دانمارک و بخشی دیگر از سوئد خریداری شده بود و ظرفیت تولید آن، روزانه صد تن سیمان بود. بیمارستان شماره ۲ ارتش که دارای ۲۰۰ تخت بیمارستانی بود، در این سال مورد بهره‌برداری قرار گرفت. رویداد غم‌انگیز این سال نیز درگذشت عارف قزوینی شاعر بزرگ میهن‌دوست و پرآوازه ایرانی بود. عارف که سال‌ها بود در زادگاه خود همدان، به دور از هیاهوی خلق می‌زیست دارای اشعاری حماسی و ترانه‌هایی ملی است که هنوز هم مورد استفاده اهل ادب و فرهنگ است. در ماه پایانی این سال، اصغر بروجردی معروف به اصغر قاتل دستگیر شد. او که بامیه‌فروش و دارای جنون جنسی بود، ۲۵ کودک و نوجوان را در عراق کشته بود و سپس به ایران آمده بود. در تهران نیز ۸ کودک را به خرابه‌های شهرری برده و در حال تجاوز جنسی، سر بریده و یا شکم دریده بود. او در دادگاه به همه جنایت‌های خود اعتراف کرد و در دفاع از خود گفت که همه آنها کودکانی بی‌سرپا و ولگرد بودند و به درد مملکت نمی‌خوردند!

دوره نهم مجلس شورای ملی

آصف‌الدوله

صد چهره

محمود فاضلی: یکی از رسوم ناپسند دوره قاجاریه به مزایده گذاشتن مقامات و مشاغل حساس از سوی سلاطین بود و از کسانی که داوطلب وزارت، استانداری و غیره بودند مبلغی به عنوان «پیشکش» مطالبه و وصول می‌کردند. وزرا و حکام جدیدالانتصاب موظف بودند با تقدیم یک هدیه گرانبها که آن را «دم جا» می‌گفتند رضایت خاطر او را فراهم کنند. آصف‌الدوله که نام اصلی‌اش غلامرضا شاهسون است علاوه بر مبلغ معتنابهی که علی‌الرسم به عنوان پیشکش به ناصرالدین شاه تقدیم کرد باغ قیطریه تجریش یکی از مستغلات خود را نیز به میرزا اهدا نمود و روانه خراسان شد! وی پس از مدت کوتاهی از خراسان احضار و در سال ۱۳۱۵ برای بار دیگر به حکمرانی کرمان و بلوچستان انتخاب گردید و به او ماموریت داده شد تا با عده‌ای سرباز و مهمات به منظور سرکوب اشرار روانه بلوچستان شود.

دومین ماموریت آصف‌الدوله در کرمان مجدداً به مانند بار اول مصادف با خشکسالی و قحطی می‌شود و مردم بم و سیرجان شروع به تعرض می‌کنند و دولت ناچاراً او را به مرکز احضار می‌نماید. وی در ماموریت دومش در خراسان، با استفاده از تجربیات گذشته رعایای خراسان و مودیان مالیاتی را تحت فشار قرار داد تا بتواند مطالبات دولت را وصول و حقوق و وظیفه مستمری‌خواران را تادیه کند که البته با نارضایتی مردم روبه‌رو شد. شیخ محمد ناظم‌الاسلام کرمانی درباره شخصیت وی می‌گوید: «آصف‌الدوله اظهار تقدس می‌کرد و نوشابه الکلی نمی‌نوشید اما از ارتکاب پاره‌ای از اعمال منافی عفت ابا نداشت. در هر کجا که به حکومت می‌رفت گندم و ارزاق مورد احتیاج مردم را احتکار می‌کرد.» در زمان حکومت وی در مشهد انقلابی برپا شد و جمعی در صحن حضرت رضا بست نشستند. مظالم آصف‌الدوله در این ماموریت چنان توسعه پیدا کرد که آزادیخواهان تهران را به هیجان آورد. تعدیات والی خراسان و اعمال جابرانه و ناروای او در همه محافل پایتخت نقل مجلس شد. می‌گویند رعایای قوچان در اثر فشار و سختگیری مامورین آصف‌الدوله چنان به ستوه آمدند که ناچار دخترهای خردسال خود را به مبلغ ناچیزی به ترکمانان فروختند تا بتوانند مطامع والی خراسان را تامین و مالیات‌های مورد مطالبه را تادیه کنند. تقی‌زاده معتقد بود که تعدیات آصف‌الدوله حاکم خراسان و موضوع فروش دختران قوچانی به ترکمانان بود که مردم را به مبارزه و ضدیت با استبداد تحریک کرد و سبب انفجار انقلاب شد. در جلسه‌ای از سوی چند تن از نمایندگان از جمله تقی‌زاده موضوع آصف‌الدوله و تخلفات و تعدیات او مطرح شده و لزوم عزل وی مورد تاکید قرار می‌گیرد. وی نیز طی تلگرافی به مجلس شورای ملی نسبت‌هایی که به وی داده شده بود را تکذیب می‌کند. وکلای مجلس مجدداً موضوع فروش دختران قوچانی را مطرح می‌کنند و خواستار خریداری مجدد آنان و برکناری از سمتش و مجازات وی می‌شوند. آصف‌الدوله معزول شده و سپس وی را به تهران آورده و به عدلیه سپردند. دیری نگذشت که وی در زمره رجالی دیده شد که در مجلس شورای ملی سوگند یاد می‌کرد! در میان ناباوری در کابینه ناصرالملک وزیر داخله شد. وکلای مجلس که از انتخاب وی خشمگین شده بودند به احترام ناصرالملک هیچ نگفتند.

در کابینه ابوالقاسم‌خان ناصرالملک، حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه از طرف شاه مامور تشکیل کابینه شد و آصف‌الدوله مجدداً وزارت داخله را به عهده گرفت. پس از استیضاح وی در مجلس و عدم رای اعتماد نمایندگان به وی ناچار شد که به صورت ظاهری با درباریان قطع رابطه کند و به مشروطه‌خواهان بپیوندد. پس از روی کار آمدن کابینه احمدخان مشیرالسلطنه، آصف‌الدوله به استانداری فارس انتخاب شد. استانی که البته با هرج و مرج بسیاری روبه‌رو بود. آصف‌الدوله پس از مشاهده این وضع اسفناک، به فکر چاره‌جویی افتاده و چون احساس کرد سرانجام پیروزی با مشروطه‌طلبان خواهد بود با آزادیخواهان فارس سازش کرد و خاطرنشان کرد که قبلاً همیشه متمایل به مشروطه و طرفدار حکومات پارلمانی بوده است. درحالی که گروهی از همعصران وی معتقد بودند «آصف‌الدوله مردی سفاک و عامی بود. وقتی به حکومت فارس رسید، مشروطه‌خواهان را تارومار کرد و زیر فشار گذاشت.»

میهمان آمد، میزبان نبود

۱۲و۱۳ خرداد ۱۲۸۵

صد روز

■ سفیر جدید روسیه وارد تهران شد
شنبه ۱۲

در تمام دنیا مرسوم است وقتی شرایط کشوری تغییر می‌کند کشورهای دیگر که در آنجا منافعی دارند معمولاً مقامات سفارت خود را بسته به آن شرایط تغییر می‌دهند. روس‌ها که در جریان انقلاب مشروطه ظاهراً سکوت اختیار کرده بودند وقتی وقوع انقلاب و تغییرات را قریب‌الوقوع دیدند دست به اقدامات بسیاری زدند. از طرفی با تقویت حزب دموکرات آذربایجان و نفوذ آن در بین آزادیخواهان آذربایجان، اهداف خود را پیگیری کردند و از طرفی هم سفیر خود در ایران را که بیشتر دست‌اندرکار امور اقتصادی بود از ایران خارج کردند و به جای وی یکی از سیاستمداران روسی را که به زبان فارسی مسلط بود به ایران فرستادند. سفیر جدید و همراهانش در چنین روزی با استقبال اسکورت ویژه پادشاهی وارد تهران شدند. سفیر از دروازه تهران با اسب و یدک و کالسکه‌های خاص دربار به خدمت مظفرالدین‌شاه رفت. طبق رسومات بنا بود روز بعد به دیدن صدراعظم برود و در ضیافت ناهاری که عین‌الدوله به افتخار وی ترتیب می‌داد شرکت کند. اما اتفاقاتی افتاد که این ضیافت را نیمه‌تمام گذاشت و ناهار بدون حضور عین‌الدوله برای مهمانان صرف شد که جریان این واقعه را فردا می‌خوانیم. نکته جالب این است که معمولاً سفرا در آن زمان در روز اول فقط به دیدن شاه و مقامات دولتی می‌رفتند، اما سفیر روس بعد از دیدار با شاه بیمار با تعدادی از تجار دیدار و گفت‌وگو کرد و اوضاع بازار و تهران را در همان شب طی گزارشی برای وزیر خارجه روسیه تلگراف نمود. لازم به ذکر است طبق قانون سفیر روسیه باید استوارنامه خود را به مظفرالدین شاه تقدیم می‌کرد اما به دلیل بیماری شاه استوارنامه خود را تقدیم عین‌الدوله نمود و در گزارش خود نیز بدان اشاره کرد و به وزیر خارجه روسیه نوشت: «با توجه به بیماری مظفرالدین‌شاه، عین‌الدوله عملاً شخص اول مملکت است.» و در واقع نیز چنین بود و هیچ کاری بدون اجازه عین‌الدوله اتفاق نمی‌افتاد و همه امور زیر نظر خودش بود.

■ زنان مهمانی عین‌الدوله را برهم زدند
یکشنبه ۱۳

امروز به مناسبت ورود سفیر جدید روسیه در ایران ضیافت ناهاری در دارالحکومه به افتخار وی و همراهانش به میزبانی صدراعظم برپا شد. عین‌الدوله صبح هنگامی که قصد رفتن به دارالحکومه را داشت، در خیابان به تعدادی از بانوان برخورد که با دیدن کالسکه وی به سمت او آمدند و ضمن بدگویی از دولت جهت پیگیری ارزان‌شدن نان از وی خواستند درباره قولی که در روز پنجشنبه به آنها داده و عمل نکرده توضیح دهد. در اثر این تجمع عین‌الدوله نتوانست وارد دارالحکومه شود. زنان کالسکه وی را محاصره کردند و او مجبور به برگشت شد. در نتیجه ناهاری که به میزبانی وی و به افتخار سفیر روسیه باید صرف می‌شد بدون حضور خودش صرف شد. دو ساعت بعد از ناهار عین‌الدوله توانست با زیرکی و استفاده از کالسکه‌ای دیگر به داخل دارالحکومه وارد شود. عین‌الدوله می‌دانست اگر کوچک‌ترین تعرضی توسط وی و ماموران نظمیه به بانوان بشود، شهر با آشوب گسترده‌ای روبه‌رو و اختیار از دستش خارج می‌شود لذا سعی می‌کرد تحت هر شرایطی احترام بانوان را حفظ نماید. حتی به قیمت از دست دادن مهمانی سفیر روسیه به خاطر بانوان وارد دارالحکومه نشد تا زنان محل را ترک کنند. اهمیت دو تجمع اخیر زنان آنجا روشن می‌شود که در چند روز آینده دولت مجبور می‌شود به شرحی که در روزهای آینده گفته خواهد شد برای اولین‌بار برای نان سوبسید قائل شود و درخواست‌های زنان را اجابت کند. در این روز خبری به سفیر روسیه رسیده بود مبنی بر اینکه اموال یک تاجر روسی در جاده توسط راهزنان از بین رفته است. این موضوع و نیامدن عین‌الدوله برای صرف ناهار عصبانیت مضاعف سفیر را به همراه داشت. سفیر انگلیس به وزارت خارجه کشور متبوعش در این باره نوشته است، اولین فعالیت سفیر جدید روس‌ها درخواست جبران ضرر و زیان چهار هزار تومانی این تاجر روسی از دولت ایران بوده است. در اسناد روسیه (کتاب نارنجی) گفته شده است دو هزار تومان از این ضرر توسط دولت عین‌الدوله به تاجر پرداخت می‌گردد.

نقش‌آفرینان مشروطه

گروهی به نام منورالفکر

صد نهاد

نسیم خلیلی: مهرزاد بروجردی کتاب خود را با دکارت کلید می‌زند و می‌نویسد: «بیشتر پژوهندگان فلسفه در این نکته توافق دارند که گفته رنه دکارت (۱۶۵۰- ۱۵۹۶)- «می‌اندیشم، پس هستم.» - به راستی سبب‌ساز ظهور دوره‌ای جدید در تاریخ بشر شد. پیش‌فرض خردگرایانه این جمله کوتاه، گسستی قطعی با اندیشه پیش‌مدرن را رقم زد. از آن پس، من دکارتی، یا من اندیشنده، از راه عرضه کردن خود به عنوان شناسنده (یا عامل) دانش، مسئولیت اخلاقی، و تغییر، خود را به وجه محوری و ضروری فلسفه غرب مبدل ساخت.» با «می‌اندیشم» دکارتی، منیتی پدید آمد که به زودی گرانیگاه عصر جدید را جابه‌جا نمود. . . . (ر. ک روشنفکران ایرانی و غرب- مهرزاد بروجردی- ترجمه جمشید شیرازی- نشر و پژوهش فرزان‌روز چاپ چهارم - تهران- ۱۳۸۴ - صص ۱۰ و ۱۱) گرچه این گفتار ربط منطقی چندانی به موضوع منورالفکران ایرانی و نقششان در نهضت مشروطه ندارد، اما می‌تواند پیش‌درآمد خوبی برای توجه به این گروه نقش‌آفرین در معادلات فکری و سیاسی جامعه پهناور ایران باشد. نجف دریابندری درباره واژه منورالفکر می‌نویسد: «اصطلاح «منورالفکر» معادل واژه انگلیسی Enlightened، به روشنفکران ایرانی در دهه پیش از انقلاب مشروطه اطلاق می‌شد. اینان، همانند روشنفکران فرانسوی گمان می‌کردند که در برابر نوعی طرز تفکر تاریک و منسوخ و نوعی نظام حکومتی منحط و ستمگر سر به شورش برداشته‌اند و تنویر افکار و روشنگری را وظیفه خود می‌دانستند.» (ر ک نجف دریابندری، مقدمه کتاب «فلسفه روشن‌اندیشی»، ص ۲۸، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۲) براساس آنچه دریابندری می‌نویسد، از سال‌ها پیش از مشروطه، طبقه‌ای به نام منورالفکر در ایران پر و پا گرفته بود؛ این گروه که بر اساس نامشان به روشن کردن زوایای پنهان و تاریک تمدن و اندیشه و اجتماع می‌اندیشید، از جمله منتقدان جو حاکم بود، جوی که از آبشخوری تاریخی و کهن پشتوانه می‌گرفت و به همین دلیل هر گونه تغییر و شکاف در بدنه آن، نیازمند شالوده شکنی و ریسک کردن بود. منورالفکرهای ایرانی تغییرات بنیادی در این بدنه را آرزو داشتند؛ آرزویی که با توجه به پیوندهای معنوی و تاریخی، تقریباً دست‌نیافتنی شمرده می‌شد. این گروه اما با اتکا به همین آرزوی دست نیافتنی، به حیات خود ادامه داد، شخصیت و هویتی راسخ و محکم پیدا کرد و با همین کاراکتر خاص و با حفظ کنش منتقدانه و معترضانه خویش، به پیچی تاریخی به نام مشروطه‌خواهی رسید؛ منورالفکرهای ایرانی در این بریده تاریخی، با دو رویکرد به جهان پیرامون خود می‌نگریستند؛ بخشی از این گروه شیفته تمدن غرب شده بودند و خواهان دامان گسترانیدن تمامی انگاره‌های غربی در دل فرهنگ ایران بودند. برخی بر این باورند که این منورالفکرها می‌خواستند ایرانیان را از فرق سر تا ناخن پا فرنگی کنند. دسته دیگر به خط اعتدال باور داشتند و معتقد بودند باید با پدیده غرب با انعطاف برخورد کرد، تحولات مثبت را پذیرفت و تا آنجا که امکان دارد از آنها الهام گرفت و جامعه را به سوی مسیر دیگری هدایت کرد. نقش و تاثیر این گروه معتدل در انگیزه بخشیدن به مردم بسیار پررنگ‌تر و جدی‌تر از دیگر گروه‌های مقابل بود. سیدمحمد خاتمی در کتاب «از دنیای شهر تا شهر دنیا»، ضمن ترسیم این دوگانگی، به تحلیل اندیشه و باور هر دو گروه می‌پردازد و به عنوان مثال درباره گروه اول که حالتی از شیدایی در برابر مظاهر نوین تمدن غرب را تجربه می‌کردند و تعدادشان در این مقطع تاریخی کم نبود، می‌نویسد: «شیدایان چون از غرب، جز وجوهی از ظواهر را ندیده بودند، نه آن را می‌شناختند و نه غرب‌زدگی حقارت‌بارشان اجازه می‌داد که واقعیت‌های جامعه خود و ریشه‌های هویت تاریخی و فرهنگی آن را بشناسند و در نتیجه نه در جامعه خود پایگاهی یافتند و نه در تغییر مسیر تاریخ توفیقی. . . .» (ر. ک از دنیای شهر تا شهر دنیا (سیری در اندیشه سیاسی غرب) - سیدمحمد خاتمی- نشر نی- چاپ سوم- تهران- ۱۳۷۶ - ص۱۴)

نگاه

علل عدم اقبال وسیع مردم به تشکل‌ها و احزاب چیست؟

سیدمجتبی هاشمی*

صد نکته

یکی از مهمترین دلایل این امر عدم وجود روحیه کارجمعی و در نتیجه اعتقاد به ثمربخش بودن آن در نزد مردم است. در نتیجه اگر هم جمعی گردهم می‌آیند نه بر اساس انجام کار حزبی که به دلیل داشتن دشمن مشترک و یا با هدف تقویت خویش برای قلع و قمع رقیبان است. از سویی کار حزبی مستلزم صبر و تحمل رنج‌ها و سختی‌های ناشی از آن است، در حالی که اغلب ما به دنبال حل این مشکلات به طور یک‌شبه با کمک یک قهرمان هستیم (پیمودن ره صدساله یک‌شبه). ساختار احزاب ما شفاف و دموکراتیک نیست، اغلب به کلوپ سیاسی جمعی محدود و مشخص از افراد یا نخبگان شبیه است و در بهترین حالت به یک انجمن صنفی و یا سندیکا شبیه است که در آن عده‌ای برای رسیدن یا حفظ منافعی خاص گردهم آمده‌اند. برنامه‌ها کوتاه‌مدت، مقطعی و کلی است و فاقد برنامه‌ای جامع و همه‌جانبه‌نگر در مورد مسائل و چالش‌های پیش رو هستند که به دلیل عدم درک درست از تحولات و ویژگی‌های جامعه است. نیروهای حزبی در حکم پیاده‌نظام و سربازان جمعی از سران حزب هستند که بی‌اطلاع از چرایی دستورات باید فقط مطیع فرامین باشند و سران احزاب از این افراد به عنوان پیاده‌نظام خویش در جدال‌ها و درگیری‌ها بهره گرفته آنان را به مسلخ کشانده و سپس باز از مظلومیت آنان در راه تهییج افکار عمومی بهره می‌گیرند تا به اهداف خویش برسند. کارکرد احزاب فقط به زمینه سیاسی آن هم در نازلترین سطح آن محدود و هیچ برنامه‌ای در سایر زمینه‌ها پیش‌بینی و یا لازم تشخیص داده نشده است. در نتیجه اگر احزاب دارای کارکرد و اثرات منفی نباشند، اثر مثبت و قابل ذکری نیز نخواهند داشت که مردم به آن امیدوار باشند. در حقیقت احزاب به همان دردها و مشکلات سایر نهادهای مدنی جامعه ما دچارند. هیچ‌گونه وجه تمایز مشخص، جذابیت خاص، کارکرد ویژه و جایگاه متمایزی در روند تحولات حداقل از نظر مردم ایفا نمی‌کنند که مایه دلگرمی و اطمینان مردم شود.

* سردبیر دوهفته‌نامه طلوع قاینات

جایگاه انقلاب مشروطیت در تاریخ ایران

بهمن ویسی: انقلاب مشروطیت را باید نقطه عطف تاریخ ایران و تجلی اراده و جانفشانی ملتی رشید و در عین حال خسته و افسرده از بیماری کهن استبداد دانست. توفیقی بزرگ در مسیر محدود ساختن و پاسخگو کردن قدرت مطلقه شاهی و تمکین ارباب قدرت به رای و خواست منبعث از عقل و خرد جمعی. تاسیس «عدالتخانه» و «دارالشورا» به‌عنوان اهدافی ساختارشکن که از سوی ملت بیدار شده مطرح شد، نفی استبداد، استثمار و تقدس شاهان را پس از سال‌ها سکون، رخوت و تسلیم فریاد می‌کرد. پیش از انقلاب مشروطیت، شاه حاکم بر کلیه امور و ملت رعیت او به شمار می‌آمد و فاقد شعور برای تشخیص خیر و صلاح خویش و به تبع آن بی‌صلاحیت در فرآیند انتخاب مسئولان و امر قانونگذاری. در چرخه قدرت و تصمیم‌گیری هیچ جایگاهی برای مردم تعریف نشده بود. پس از آنکه ملت شاهد پیروزی را در آغوش کشید، تحولی عمیق در تمامی شئون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران پدیدار شد. ساختاری حقوقی به‌عنوان میثاق ملی تدوین یافت که بر مبنای آن سازوکار و مناسبات عرصه حاکمیت، نقش محوری مردم در چرخه قدرت، جایگاه قوه مجریه، پارلمان و قوه‌قضائیه مستقل، زمینی بودن شخص پادشاه و حدود اختیارات و اصل پاسخگویی وی تعریف و تبیین شد. هرچند بر این منشور به‌عنوان اولین تجربه ملی استبدادزده اشکالات و ابهاماتی وارد بود و مهم‌تر از آن معضل «ساختار حقیقی» قدرت در ایران و ارتباط آن با «ساختار حقوقی» از این زمان آشکار شد، اما این موضوع بر سیمای قهرمانان و پیشگامان مشروطیت گردی نمی‌نشاند و هرگز نافی تلاش‌ها و مجاهدات طاقت‌فرسای آنان و ارزش و اعتبار دگرگونی‌ای که ایجاد کردند، نیست. در تکوین هر پدیده و جنبشی مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده و بستر مناسبی برای بروز و ظهور آن فراهم می‌سازند که بدون بررسی و ارزش‌گذاری این عوامل ماهیت جنبش و روند شکل‌گیری آن در ابهام باقی می‌ماند. برای پی بردن به عوامل بسترساز و مستعدکننده جامعه در پیدایش انقلاب مشروطه، بررسی نقش و جایگاه متغیرهای ویژه و نیروهای انسانی به‌عنوان واضعان و ناشران افکار نوین ضرورت دارد. تغییر در معادلات قدرت جهانی و آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های ترقی‌خواهانه، درک راز پیشرفت و پیشتازی غرب و آگاهی به عمق فاجعه عقب‌افتادگی ایران در مقایسه با کشورهای دموکراتیک که از طریق کانال‌های مختلف و توسط روشنفکران حاصل شد جامعه ایران را مستعد انقلاب کرد.

کتاب شناسی

انقلاب مشروطیت
از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا

کتاب‌شناسی

انقلاب مشروطیت از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا است که زیر نظر احسان یارشاطر و ترجمه پیمان متین بوده و در سال ۱۳۸۳ از سوی انتشارات امیرکبیر انتشار یافته است. بی‌تردید انقلاب مشروطیت، انقلابی است که حیات اجتماعی جامعه ایرانی را دگرگون ساخت و منادی آزادی و دموکراسی بود، خواستار تحدید قدرت استبدادی و انفکاک قوا بود، این انقلاب رویکردی نوین به سوی قانونمندی و ستیز با قانون‌گریزی در قالب تاسیس مجالس مشورتی و ایجاد نهادهای مدنی داشت و هنر و ادبیات را متحول ساخت. مقالات ارائه شده در این کتاب همچون هر مقاله تحقیقی دیگر، علاوه بر دارا بودن نقاط قوت بسیار، احتمالاً از نقاط ضعف نیز بی‌نصیب نیست. موضوعاتی همچون «زمینه‌های فکری، حوادث و رخدادها، قانون اساسی، پیامدهای مشروطیت، احزاب سیاسی دوران مشروطیت، مطبوعات در عصر مشروطیت، سیر مشروطه‌خواهی در ادبیات» عناوین هفت فصل این کتاب ۲۰۷ صفحه‌ای است.